جلسه 038

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی‌الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیةالله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمِّ أَحِبَّائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ الَّتِي انْتَجَبْتَهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَ اسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَئِمَّةِ الْهُدَى وَ حَلِيلَةَ صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةَ عِنْدَ الْمَلَإِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقِرُّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

الأمارات كما تقدم.

بحث در استدلال به آیه شریفه تجارت بود برای اثبات اعتراف شارع به اشخاص اعتباری. خلاصه استدلال این شد که مقدمه أولی این هست که در عقد مستثنی که فرموده است که «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِل» (بقره/188) مقصود از این باطل باطل عرفی است. و تعلیل هم از این آیه استفاده می‌شود که علت بطلان و نهی (این‌جور بهتر است. بطلان اشتباه بود اصلاً). علت نهی همان باطل بودن است. باطل عرفی بودن است. پس در این عقد که می‌فرماید، نهی می‌فرماید، می‌فرماید «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ»، علت نهی عبارت شد از باطل عرفی بودن. به قرینه مقابله که فرموده «إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ» (نساء/29) می‌فهمیم که علت در این‌که تجارت را استثناء فرموده است «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» را این است که باطل نیست. و الا باطل باشد و استثناء بکنیم این عرفیّت ندارد. بنابراین به این قرینه مقابله می‌فهمیم علت این‌که «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» را فرموده است اشکال ندارد این هست که حق است باطل نیست. باطل نیست عبارةٌ أخری از این است که حق است. چون بین باطل و حق دیگر حالت سومی وجود ندارد. باطل نیست یعنی حق است. پس بنابراین استفاده می‌شود از آیه مبارکه که هر چه باطل عرفی است چون علت هم معمم است هم مخصص است دیگه، هر جا علت داشتیم علت باعث می‌شود که حکم سرایت بکند به همه‌ی مواردی که علت موجود است. مثل این‌که اگر طبیب گفت «لا تأکل الرّمان بأنِه حامض»، این بیمار متوجه می‌شود به خاطر این تعلیل که دیگه باید لیموترش هم نخورد، سرکه هم باید نخورد. رمّان درست است. رمّان را مورد نهی قرار داده اما تعلیل کرده به این‌که لأنّه حامض، از این تعلیل می‌فهمیم حکم اختصاص به رمّان ندارد. هر چیز ترشی است. از آن‌طرف همان‌طور که تعلیل معمم هست مخصص هم هست. می‌فهمیم که آن رمّانی که گفته نخور، رمّان ترش است. اما رمّان شیرین اشکال ندارد. پس مخصص هم می‌شود. این‌جا هم آیه شریفه فرموده به خاطر این‌که باطل است می‌گویم، نهی می‌کنم که «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ»، به خاطر این‌که باطل است. با روش‌های باطل مثل سرقت، مثل قمار و امثال ذلک، شرط‌بندی‌های نادرست از این‌جهت من گفتم. خب همه‌ی چیزهایی که باطل عرفی است از این آیه می‌فهمیم که اشکال دارد. و از آن‌طرف چون فرموده «تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» را که استثناء کردم می‌فهمیم علت استثناء کردنش چیه؟ می‌گوید حق است. باطل عرفی نیست. و اگر «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» را ذکر فرموده از باب یکی از مصادیق رائج و متعارف و متداول است. و الا موضوعیت ندارد، خصوصیتی ندارد. هر چه حق عرفی است این را شارع می‌خواهد بگوید اشکال ندارد. وقتی که این‌طور شد بعد مقدمه آخر که به آن ضمیمه می‌کنیم این است که معامله با شخصیت‌های اعتباری باطل عرفی نیست. حق عرفی است. اگر مردم با بانک دارند معامله می‌کنند، با صندوق‌های مختلف معامله می‌کنند، با شرکت‌ها معامله می‌کنند، با بیمه اجتماعی معامله می‌کنند، کسی نمی‌گوید معامله باطل داری انجام می‌دهی. همه‌ی عقلاء عالم می‌گویند این‌ها درست است، حق است، حق عرفی است. پس مشمول آیه‌ی شریفه می‌شود چون حق است. و وقتی این معاملات شد معاملات حق و شارع قبول کرد معلوم می‌شود به آن شخصیت‌ها هم اعتراف دارد. و الا معامله با بانک درست است اما خود بانک را قبول ندارم. معامله با شرکت درست است اما شرکت را قبول ندارم که وجود دارد. این قابل تفکیک نیست. بنابراین ما از این آیات استفاده می‌کنیم که معامله با اشخاص اعتباری صحیح است. وقتی صحیح شد و حق شد، حقاً عرفیا، پس می‌فهمیم که شارع اعترف به این اشخاص اعتباری. این حاصل استدلال به این آیه شریفه. ظاهراً تا إن قلت خواندیم؟

س: بله ...

ج: خب، إن قلت

س: ...6:15

ج: حالا این‌ها باید یک‌مقداری شما صبر بفرمایید. چون این‌ها در ضمن إن قلت و قلت‌ها هی مطرح می‌شود.

«إن قلت يمكن أن يراد من الباطل في الآية الكريمة ما هو بغير الوجه الشرعي» اگر کسی اشکال کند. بگوید آقا، این مقدمه أولی شما درست نیست که گفتید مراد از باطل باطل عرفی است. بلکه مقصود از باطل یعنی چیزی که به وجه شرعی انجام نشده. «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بِالْباطِلِ»، یعنی «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ» به آن‌که به وجه شرعی نیست. از راه شرعی نیست، مقصود این است. وقتی این‌جا این مقصود شد به قرینه مقابله، آن‌جا هم یعنی آن‌که به وجه شرعی است اشکال ندارد. آن‌وقت تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه می‌شود. چون اول کلام است که معامله با شخص اعتباری به وجه شرعی هست یا نیست؟ کما این‌که به آن عقد هم بخواهیم استدلال کنیم برای بطلان بعضی از امور، بگوییم این باطل است آقا، اول کلام است. که وجه باطل شرعی هست یا باطل شرعی نیست؟ خب به چه دلیل این‌جوری معنا می‌کنیم؟ می‌گوید به دلیل یک روایت. مرحوم طبرسی قدس سره در مجمع‌البیان این روایت را نقل کرده از امام باقر سلام‌الله علیه «أنه الربا» باطل را، حضرت تفسیر فرمودند حسب این نقل «أنه الربا والقمار والنجس والظلم» اولین چیزی را که مصداق باطل حضرت قرار داده چیه؟ ربا است. ربا باطل عرفی است؟ ربا باطل عرفی نیست. باطل شرعی است. و الا مردم می‌گویند «إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا» (بقره/275) یعنی پول بگیری با مدت، اضافه بگیری، شرط هم بکنی عقلاء، الان عالم پر از رباخواری است دیگه. بانک‌ها و همه جا، عقلایی ...، می‌گوید چه‌کار کنم؟ پول دارد می‌دهد به مردم، باید استفاده بکند دیگه، و حال این‌که شارع دارد می‌گوید «أنه الربا» پس معلوم می‌شود این ربا ربای ..، این عرفی نیست. این مقصود از باطل باطل عرفی نیست. باطل در این‌جا یعنی آن‌که از نظر شارع باطل است، مجوز شرعی ندارد، این مقصود است. پس به قرینه مقابله، آن‌طرفش هم یعنی چی؟ یعنی آن‌که مجوز شرعی دارد. بنابراین تمسک به این آیه شریفه می‌شود تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه خود دلیل.

«إن قلت يمكن أن يراد من الباطل» یمکن، لازم هم نیست استظهار بکنید. همین‌که این احتمالش را بدهید، امکان این را دارد. پس استدلال عقیم می‌شود دیگه. «يمكن أن يراد من الباطل في الآية الكريمة ما هو بغير الوجه الشرعي»، آن أکلی که به وجه شرعی نیست. «و من مقابله» یعنی «يمكن أن يراد» من مقابلش در«إِلاَّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» ما هو بالوجه الشرعي»، ممکن است این مقصود باشد. «کما یظهر من المرسل المروی عن الباقر علیه‌السلام من أنه الربا والقمار والنَجْس والظلم وقال به المحقق الأردبيلي» محقق اردبیلی هم رضوان‌الله علیه ...

س: نجس چیه؟

ج: نَجْس الان بالدّقه من الان یادم نیست که این چیه؟ حالا بعد، گفتم هم نگاه کنند ولی این‌جا که ایشان آوردند به دلم نچسبید که همین‌ها باشد. حالا این را نگاه می‌کنم بعد می‌گویم. «و قال به المحقق الأردبيلي» محقق اردبیلی هم قدس سره در آیات‌الاحکام‌شان همین را اختیار کردند. گفتند مقصود از باطل باطل شرعی است. خب «بالنتيجة يسقط الاستدلال» چون وقتی این احتمال دارد «لانه من قبيل التمسك بالدليل في الشبهة المصداقية لدلیل». این اشکال. «قلت: على فرض ثبوت الرواية وعدم كون الربا أو بعض مراتبه من الباطل عرفاً لا بد من حملها على الباطل حكماً، لا موضوعاً» این جواب از حضرت امام قدس سره در بیع هست. اشکال اول که تلویحاً بیان فرمودند این هست که این روایت خب مرسل است. سند ندارد. پس حجیّت ندارد. بنابراین ما نمی‌توانیم دست از آن ظهور عرفی باطل که معنای باطل عرفی است برداریم. به خاطر یک روایتی که مرسل است و حجت نیست. این جواب اول.

جواب دومی که می‌دهند می‌فرمایند که ربا هم معلوم نیست که این‌جوری باشد که عرفاً باطل نباشد. بله، بعض اقسام ربا ممکن است. اما رباهایی که پدر مردم را در می‌آورد این توی عرف هم می‌گویند این درست نیست. خب مثلاً فرض کنید یک پولی را قرض داده و شرطی کرده و چقدر برگرداند که اصلاً، آن‌ها خیلی خلاف انصاف و خلاف مروّت و این‌ها باشد. پس بنابراین این هم جواب دوم که ما قبول نداریم که ربا همه‌اش از نظر عرفی غیرباطل باشد. نه، قهراً وقتی فرموده بالباطل، این آیه شامل آن رباهایی که باطل عرفی هست می‌شود. این آیه. بله، یک رباهایی است که باطل عرفی نیست و حق است عرفاً، خب شارع منع فرموده است آن را، جدا. از این آیه نمی‌توانیم حرمت آن‌ها را استفاده بکنیم.

س: ...12:21

ج: بله؟

س: ...

ج: خب به قرینه‌ای که تفسیر آیه شریفه است می‌فهمیم که این‌جور رباها است.

سه: جواب سوم‌شان این است که ببینید؛ این روایت امرش دائر به دو چیز است. یکی این است که بخواهد الحاق موضوعی بکند و بفرماید این واقعاً همان مصداق، موضوعاً مصداق ربا است؟ یا نه، الحاق حکمی می‌خواهد بفرماید. یعنی باطل عرفی نیست اما این ملحق است به باطل عرفی از نظر حکم شرع و چون نمی‌توانیم به‌واسطه یک روایت که حالا بعد از عصر امام باقر سلام‌الله وارد شده، اگر سندش تمام شد، بر آن فرض حالا صحبت می‌کنیم. بگوییم این آیه شریفه تا آن‌زمان همین‌جور معنایش مجمل بوده، مردم خلاف می‌فهمیدند. چون همه‌ی مردم تا آن‌موقع باطل عرفی می‌فهمیدند. ظاهرش این باطل عرفی است. حالا از این‌جا امام علیه‌السلام هم نمی‌آیند توضیح بدهند بگویند آقا، مقصود این است. به یک مصداقی را ذکر می‌کنند. ما دست از ظهور عرفی روایت به‌واسطه یک مصداقی که محتمل است حکومت باشد، الحاق حکمی باشد نه الحاق موضوعی باشد، ما نمی‌توانیم از ظهور آیه شریفه دست برداریم. «قلت ...

س: ...14

ج: اعم نه.

س: ...

ج: اعم نه دیگه، نمی‌توانیم بگوییم ...

س: ...

ج: بله، آن‌هایش که، فلذا ایشان به آن‌ها نمی‌خواهد، به آن ربا فقط می‌خواهد ...

س: ...

ج: ربا، فقط از نظر ربا ایشان می‌فرماید والا بله، آن بقیه‌اش، قمار باطل عرفی هم هست. توی عرف هم مردم عقلاء عالم هم می‌گویند این کار درستی نیست با قمار، یا ظلم، برود غصب بکند، سرقت کند، آن هم باطل عرفی هست. ولی نَجْس هم شاید معنایش همین باشد. و یکی از احتمالات نجس هم این است که یعنی مثل تدلیس است. ظاهرسازی می‌کند. مثلاً یک چیز مانده، ماندگاری یک ذرّه آب به آن می‌پاشد، یا یک‌کاری می‌کند یا چراغ روشن می‌کند فلان که این به نظر می‌آید که این چیز مثلاً خوبی است. خب این‌ها، این‌ها توی عرف هم می‌گویند باطل است، بد است، غلط است. اما ربا را این‌جوری نیست. ربا را می‌گویند نه، یعنی چیز عقلایی هم کأنّه دارد. اقتصادی‌ها هم الان قبول ندارند خیلی از آن‌ها به این‌که ربا چه اشکالی دارد؟ می‌گوید خب شما یک متاعی را می‌فروشید و سود روی آن می‌کشید. صد تومان خریدی، صد وده تومان می‌فروشی اگر خیلی انصاف نداشته باشید صد و پنجاه تومان، دویست تومان، سیصد تومان می‌فروشی. خب حالا به‌جای این‌که این صد تومان را بروی یک کتاب بخری بیایی بفروشی، خود صد تومانِ را می‌دهی می‌گویی صد و ده تومان برگردان. او هم بعد از 5 ماه مثلاً، این چه عیبی دارد؟ خب این باطل عرفی که نیست این. اما امام باقر سلام‌الله علیه اگر این روایت سندش تمام باشد می‌فرماید این باطلی که توی آیه ذکر شده، مراد از آن این است. پس معلوم می‌شود که از این باطلی که در آیه ذکر شده معنای عرفی مقصود نیست. بلکه چی مقصود است؟ آن است که تجویز شرعی ندارد. فلذا مرحوم محقق اردبیلی هم قدس سره همین‌جور معنا کرده که آن‌که مجوز شرعی ندارد.

حالا جواب امام چی شد؟ قلت: ...

س: ...16

ج: بله، بله. اگر احتمال بدهیم که ظهور را از دست ما بگیرد، دو احتمال متساوی بشود.

س: ...

ج: چی نیست؟

س: ...

ج: بله دیگه، حالا این جواب‌هایی که امام دادند ببینیم اگر قبول می‌فرمایید.

«قلت: علی فرض ثبوت الروایة» که این خودش اشاره است به این‌که معلوم نیست، این روایت سند ندارد، مرسل است. حالا برفرض ثبوت این روایت، «و عدم» این یکی.

و دو: بر فرض عدم کون الربا أو بعض مراتبه من الباطل عرفاً» بگوییم که این هم نگوییم که بله، ربا اصلاً کلاً ربا هم در عرف باطل است. همه‌ی مراتبش یا بعض مراتبش لااقل، اگر از همه‌ی این‌ها صرف‌نظر کنیم و بگوییم نه این روایت صادر است، بگوییم ربا هم از نظر عرفی باطل نیست مع ذلک این‌جور جواب بدهیم «لابد من حملها علی الباطل حکماً» چاره‌ای نیست که حمل کنیم این روایت را بر باطل حکمی نه موضوعی، یعنی حکم باطل را حضرت می‌خواهند بفرمایند دارد نه این‌که از نظر موضوعی واژه‌ی باطل شامل آن می‌شود تا این کشف بکند از این‌که باطل معنای زیرنویس آن چیز دیگری است.

بله «لا بد من حملها علی الباطل حکماً لا موضوعاً» نمی‌خواهد بگوید موضوعاً این باطل است و کلمه‌ی باطل صادق بر آن هست «و بعبارة اخری المراد الالحاق الحکمی» مراد از فرمایش امام این است که این الحاق حکمی دارد می‌فرماید نه این‌که، مثل این‌که فرموده «اَلطَّوَافُ بِالْبَيْتِ صَلاَةٌ» حضرت نمی‌خواهد بفرماید طواف واقعاً نماز است و کلمه‌ی صلاة خودش بحسب معنای موضوعٌ‌له‌ای‌اش شامل طواف می‌شود این را حضرت نمی‌خواهد بفرماید آن‌جا که، اگر می‌فرماید «الطواف بالبیت صلاةٌ» یعنی الحاق حکمی داریم می‌کنیم به صلاة نه الحاق موضوعی. این‌جا هم که می‌فرماید ربا این مراد از باطل ربا هم هست یعنی حکماً نه موضوعاً که بخواهد کلمه‌ی باطل بما له من المعنی العرفی شامل ربا بشود، این مقصود نیست. «و لا یظهر من الروایة أنّ المراد ب‍الباطل فی الآیة هو الباطل الشرعی» در آیه‌ از روایت استفاده نمی‌شود که حضرت بخواهند بفرمایند که مراد از باطل در آیه‌ی شریفه باطل شرعی است «و بالجملة هذا الاحتمال ضعیفٌ مخالفٌ للظاهر» بلکه همین‌طور که در هامش ذکر شده مرحوم استاد آیت‌الله تبریزی قدس‌سره در ارشاد الطالب یک قرینه‌‌ای ذکر می‌کنند که حضرت امام این را ذکر نکردند ایشان ذکر کردند، فرمودند که قرینه ما داریم بر این‌که از این باطل باطلِ شرعی مقصود نیست،‌ همان باطل عرفی مقصود است، چرا؟ برای این‌که اگر باطل شرعی بود لغو می‌شد، مردم اکل نکنید اموال‌تان را، تبادل نکنید اموال‌تان را بین خودتان به آن‌که شرعاً جایز نیست، خب به چه درد می‌‌خورد؟ ما چه‌می‌دانیم چی شرعاً جایز نیست؟ باید برویم یکی‌یکی بپرسیم. این آیه خودش چه فایده برای ما دارد؟

«و لو کان متعلق النهی هو الاکل بالباطل شرعاً کان الکلام لغوا» ایشان فرمودند، بعد عرض شده «و إن کان فیه تأملٌ» البته لغویت لازم نمی‌آید، می‌گوید خب ‌آقا، مثل این‌که بگوید آقا هرچیزی در شرع حرام است دنبالش نروید، خب حالا برو یاد بگیر، این‌جا هم می‌فرماید که اکل مال به باطل نکن، خب برو یاد بگیر، لغو نمی‌شود که، بله یک تأکیدی است یک تشجیعی است ولی به خدمت شما عرض شود که حالا ولی کلام یک کلامی می‌شود که خیلی آن فایده‌ی زیادی ندارد دیگر، می‌گوید بله همان که واضح است کأنّ توضیح واضحات می‌شود دیگر، به طرقی که شرعی نیست جایز نیست شرعاً معامله نکنید، دادوستد نکنید، اموال‌تان را بین خودتان ردوبدل نکنید به آن چیزی که نیست، حالا کجاست؟ برو یاد بگیر، این. «و لهذا لا یزال الاصحاب» بعد امام فرمودند «و لهذا» به‌خاطر این‌که این احتمال خیلی ضعیف است و مخالف ظاهر است «لا یزال الاصحاب یتمسّکون باطلاق الایة الکریمة لرفع بعض الشکوک» هم به عقد مستثنی منه هم به عقد مستثنی می‌بینیم فقهاء در طول تاریخ به این آیه برای رفع بعض شکوک استدلال کردند یعنی چون وقتی که شک می‌کنیم می‌گوییم اطلاق رافض شک است دیگر، شک را از بین می‌برد. می‌گوییم آقا «تجارة عن تراض» همه‌ی «تجارة عن تراض» به هرچی باشد درست است؟ می‌گوید آره،‌ اطلاق دارد آیه دیگر. آیا این باطل است؟ می‌گوید آ‌ره دیگر اطلاق دارد آیه‌ی شریفه می‌گیرد. اگر مقصود این بود باطل یعنی آن‌که مجوز شرعی ندارد خب نمی‌شود به اطلاق آن استدلال کرد که، تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شد. اما الان خب این دیدید که بسیاری از فقهای معاصر هم وقتی از این چیزها از آن‌ها سؤال می‌شد این چیزهایی که اسم‌های مختلف و متفاوتی دارد که در این اعصار رایج شده بود می‌گفتند اکل مال به باطل، اکل مال به باطل، اکل مال به باطل، خب به‌خاطر همین که اطلاق دارد دیگر، و الا شرعی نباشد که اول کلام است. خب پس بنابراین فهم علماء هم کأنّ این است که مجوزش، این‌جوری فهمیدند مطلق فهمیدند. بفرمایید

س: .....22:30

ج: چون عرض کردم در مقام توضیحش عرض کردم، چون آیه‌ی شریفه گفتیم که ظاهر عرفی‌اش که این است، در خود ‌آیه‌ که قرینه‌ای بر این مطلب نیست، الی زمان الباقر سلام الله علیه همه این‌جوری می‌فهمیدند، هیچ‌یک از ائمه علیهم السلام در آن ازمنه نفرمودند نه ‌آقا اشتباه دارید می‌فهمید. حالا یک روایتی از امام باقر سلام الله علیه بیاید، آن‌ هم نه این‌که بفرماید تفسیر آیه این است، یک مصداقی را ذکر فرموده که این مصداق ذو احتمالین است، احتمال این‌که الحاق حکمی هم باشد در کار است، آن‌وقت این آیه می‌تواند قرینه‌ای بشود برای این‌که آن ظهور قویّ آیه در اطلاق را ما دست از آن برداریم؟ فلذا می‌فرمایند که لابد ما حمل بر این جهت بکنیم.

تنبهٌ: این‌جا یک تنبیهی وجود دارد که آن این است که خب حضرت امام قدس‌سره به این بیانی که گفتیم به آیه‌ی تجارت استدلال کردند نه برای اعتبار شخصیت‌های اعتباری، برای چیزهای دیگر و امور دیگری ایشان به این استدلال کردند. ما از این استفاده کردیم گفتیم خب اگر فرمایش امام قدس‌سره در آن‌جاها و این بیان که این‌جا باطل عرفی مقصود است به قرینه‌ی مقابل آن‌جا حق عرفی مقصود است پس هرجا حق عرفی شد این آیه دارد می‌گوید درست است، هرجا باطل عرفی شد این ‌آیه دارد می‌گوید باطل است، پس بنابراین می‌توانیم از این بیان استفاده بکنیم که شخص اعتباری هم چی هست؟ درست است. چون شخص اعتباری در بین عقلاء حق است. بله اگر یک شخص اعتباری الان بیاید توی عالم درست بشود عقلاء بگویند حق نیست آن را شامل نمی‌شود. اما هرچی بگویند حق است خب دیگر، مثلاً فرض کنید الان بیایند یک فرض کنید یک جمعیتی را درست کند بگویند ما این جمعیت را درست کردیم بشر را نابود کنیم «يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْل‏» (بقره/205) ما می‌خواهیم بشر را نابود کنیم، خب بله این‌جا عقلاء بگویند نه ما اصلاً چنین اعتبار نمی‌کنیم وجود چنین شخصیتی، این باطل است ....

س: ...24:34

ج: خب هیچی آن هم حل است، ؟؟؟ مصداقیه‌ی عرفیه هم بشود هیچی.

هرچی احراز کردی شخصیت‌های اعتباری‌ای که احراز کنیم که عقلاء آن را باطل نمی‌دانند و حق می‌دانند. خب حالا ممکن است غافل هم باشند از یکی، تا به آن‌ها بگوییم می‌گوید آقا درست است خدا پدرتان را بیامرزد که چنین چیزی را متوجه کردید ما را به او. خب این پس بنابراین این‌جا اشتباه نشود خود حضرت امام برای اعتبار شخص اعتباری در کتاب بیع‌شان به این استدلال نکردند، ممکن است در ذهن شریف‌شان باشد آن را ما نمی‌دانیم، این‌قسمتش را استفاده کردیم از آن‌چه که ایشان در اقوی به دیگری، به این آیه، به این بیان استدلال کردند می‌گوییم خب اگر این استدلال تمام می‌شود ما می‌توانیم برای اعتبار شخص حقوقی هم از این استفاده بکنیم. خب حالا اگر این تمام شد، حالا خدمت امام رضوان الله علیه عرض می‌شود که شما که از این آیه‌ی شریفه با این بیاتات و ضمّ این مقدمات به‌دست آوردید این مسأله را چه خوب بود که از ادله‌ی داله‌ی بر اتّباع حق، تواصی به حق استفاده کنیم، دیگر آن‌جا که این حرف‌ها را ندارد خیلی آسان‌تر است دیگر «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر» (عصر/3) همدیگر را سفارش بکنید که دنبال حق باشید، این حق هم آن‌جا یعنی چی؟ حق عرفی دیگر. پس ادله‌ی اتّباع حق، روایات، آیات که دلالت بر اتباع حق می‌کند خب شامل می‌شود، چون حق مثل باطل که ایشان می‌فرماید باطل، یعنی هم مفهومش باطل عرفی است هم مصداقش می‌فرماید که باطل عرفی است حق هم همین‌طور است، هم مفهوماً مقصود از حق معنای عرفی است هم مصداقاً حق عرفی است، هرچی که عرف تشخیص می‌دهد که این حق است، خب این ‌آیات مبارکات هم پس می‌تواند مورد استدلال واقع بشود.

«تنبیهٌ، إن تمّت المقدمة الثالثة» که مقدمه‌ی ثالثه چی بود؟ «الظاهر أن المراد بالباطل هو معنی العقلائی و العرفی کما هو ظاهر کل عنوان اخذ فی موضوع الاحکام و تشخیص الحق و الباطل عرفیٌ ایضا» هم مفهوم عرفی است هم تشخیص آن عرفی است خب اگر این مقدمه‌ی ثالثه تمام باشد «من أنّ ظاهر کل عنوان أخذ فی موضوع لاحکام هو المعنی العقلائی و العرفی و أنّ التشخیص ایضاً عرفی کان لنا التمسک باطلاق ما دلّ علی وجوب اتباع الحق و التواصی به» مثل سوره‌ی مبارکه‌ی عصر «کما فی سورة و العصر» ای استدلال به این تمسک به این ‌آیات ممکن می‌شود «بنحو اسهل و بلا احتیاج الی المقدمة الاولی و الثانیة و الرابعة کما لا یخفی» دیگر احتیاج نداریم که بگوییم آن باطل عرفی است و آن اشکال روایت منقول از امام باقر را دیگر وارد بشویم بخواهیم جواب بدهیم، آن را احتیاج نداریم، بعد بگوییم به قرینه‌ی مقابله می‌آییم می‌‌گوییم، احتیاج نداریم، بعد ضم به این‌‌که العلة معممه و مخصصه این را اضافه کنیم، به این‌ها احتیاج نداریم، خود خدای متعال فرموده چی؟ فرموده اتباع حق کنید، حق هم که یعنی هرچی عرف، حق یعنی معنای عرفی‌اش مقصود است. مصداقش هم عرف هرچی تشخیص داد که این مصداق حق با عرفی است خیلی خب پس بنابراین ....

س: ....28:15

ج: موجوب هم نمی‌خواهیم ترخیص کفایت می‌کند دیگر ...

س: ....

ج: بله آن ادله‌ای که دلالت بر «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر» که وجوب اعتبار دارد ...

س: یعنی هر حق عرفی را ما واجب است که تواصی کنیم به

ج: بله حق را که باید تواصی کنیم.

س: ...

ج:‌ بله. حالا این وجوب یعنی همان دیگر، یعنی آن چیزی که بحسب ظاهر می‌گویند، حالا ما اُمر به، حالا شما وجوب هم نمی‌خواهید بگویید ...

س: ؟؟؟ مسیر حق، صراط مستقیم

ج: آره دیگر، فقط آن نیست که ...

س: ...

ج: نه، یعنی همدیگر را توی این زندگی تواصی به حق می‌کنند، تواصی به صبر می کنند، صبر برای چی؟ صبر در مقابل بلاها، صبر در انجام واجبات، ترک محرمات، صبر در مقابل هجمات دشمنان، صبر در مقابل مشاکل مختلفی که به‌وجود می‌آید زندگی دنیا را بر اساس صبر و اتباع حق قرار بدهید، مشی‌تان بر این باشد.

س‌: قرینیت موضوع ...

ج: قرینیت ندارد، مگر منافاتی با این ندارد که ...

س‌: ....29:30

ج: بله عمل صالح «إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» این‌ها و چون می‌خواهد بگوید چه کسانی در خسران نیستند؟ «وَ الْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرٍ» همه، درست؟ چرا؟ برای این‌که تا دنیا می‌آیند آ‌ناً فآناً از سرمایه‌شان دارد کاسته می‌شود، آناً فآناً اگر بناست مثلاً پنجاه سال صد سال هرچقدر بناست عمر بکند آناً فآناً دارد از سرمایه کاسته می‌شود، آناً فآناً دارد موقعیت‌ها از دست می‌رود، چون آنا و آناً این است می‌فرماید در خسران است همه، «إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» تواصی به حق، تواصی به صبر داشته باشند، این چهارتا اگر همراه هم شد این‌ها خاسر نیستند چون درست است از این موقعیت‌ها از این‌ها دارند استفاده می‌کنند زندگی‌ بهینه‌ای را برای خودشان تشکیل می‌دهند که درست است.

س: .....30:26

ج: نه چرا شرعی بشود؟ می‌گوید این‌ها در خسران نیستند، چرا؟ برای خاطر این‌که از نظر عقاید که ایمان آوردند، از نظر آن هم که عمل صالح می‌کنند، از نظر دیگر به همدیگر تواصی می‌کنند که آقا صبر داشته باش، زودی تا یک مشکلی پیش آمد فلان از راه حق و دین و این‌‌ها دست برندار دست؟ الان دیدیم افرادی که یک‌ذره کار برای‌شان مشکل می‌شود دست از همه‌چیز می‌خواهند بردارند، خب می‌گویند صبر باید بکنی، این صبر باید داشته باشی، توصی به حق داشته باش. اگر حق می‌بینی یک‌‌جا مرّ است این‌‌جوری نباشد که بگویی حالا ولش کن، نه؛ پس بنابراین این‌ها همه مکمل همدیگر هستند، با کنار هم که جمع شدند آن خسران همگانی و چیز را از بین خواهد برد.

این تا این‌جا؛ پس بنابراین ما به ‌آن آیات هم‌ اگر این استدلال به آیه‌ی تجارت تمام شد پس استدلال به آن آیات و روایت هم تمام خواهد شد. حالا این تا این‌جا. بر این استدلال اشکالات متعدده‌ای است که باید مطرح بشود ببیینم پاسخ دارد یا پاسخ ندارد.

«الاشکال فی التقریب الثالث، و قد یشکل فی هذا الاستدلال بعدة اشکالات: الاشکال الاول، أن حمل الباطل علی الباطل العرفی حتی یستنتج أنّ المراد من الحق ایضاً هو الحق العرفی غیر ثابت إن لم یکن عدمه ثابتاً» حاصل اشکال این است که ما قبول داریم که مراد از کلماتی که در بیانات شارع اخذ می‌شود همان معنای عرفی است، حقیقت شرعیه که نیست در یک چیز دیگر بیاید استعمال بفرماید، همان معنای عرفی است، انما الکلام در این است که این کلمه‌ی باطل موضوع‌له آن عند العرف چی هست؟ باطل عند العرف یعنی چیزی که خودمان باطل می‌دانیم یا باطلی که واقعاً باطل است؟

س: ...32:40

ج: عرف، عرف مردم به متشرعه کار نداریم، عرف مردم.

کلماتی که شارع آمده به عربی دارد صحبت می‌کند که این واژه در لغت عرب، عرف عرب به چه معناست؟ ما این را قبول داریم هرچی که در عرف عرب معنا بشود همان است. شارع این واژه‌ها را نیامده عوض کن یک معانی دیگری برایش بکند که «بلسان عربی مبین» دارد صحبت می‌فرماید، پس به همان واژه‌ها به همان معانی عرفیه است. انما الکلام که عرف این کلمه‌ی باطل را به چه معنا می‌گیرد؟ باطل یعنی آن چیزی که ما باطل می‌دانیم یا باطل یعنی باطل واقعی؟ هرچی که در متن واقع باطل است، اثر بر او مترتب نمی‌شود. بله یک مقام تشخیص داریم که حالا می‌آیند می‌گویند بله این هم باطل، مصداق باطل عرفی است. اما باطل را چه معنا می‌کنند؟ همان معنای باطل واقعی معنا می‌کنند دیگر و دلیل بر این مسأله تبادر است. شما تا حالا وقتی باطل می‌شنیدید حالا چه در لغت فارسی چه فارسی باطل را چی از آن می‌فهمیم؟ یک مطلب واقعی از آن می‌فهمیم، یعنی چیزی که اثر بر آن مترتب نمی‌شود. نه ما می‌‌گوییم اثر بر آن مترتب نمی‌شود و للکلام تتمة ان‌شاءالله

و صلی الله علی محمد و ‌آله الطاهرین.

پایان